

## نقد کتاب

# «گزیده‌ی قصاید خاقانی»

## دکتر منصور ثروت

حسین آذرشب

مدرس دانشگاه‌های پیام نور و آزاد

می‌آید، پی می‌بریم که در پشت کوه آتشی است. در این بیت همان «اوش قرب است» می‌باشد. مرحله‌ی بعدی که کامل‌تر هم هست «عین‌الیقین» است و آن این که جلو برویم تا خود آتش را با چشم خود ببینیم و دستی هم بر آن بزنیم تا مزه‌یی از آتش چشیده باشیم «میانه سوختن». مرحله‌ی اعلی «حق‌الیقین» است و آن این که خود را در آتش بسوزانیم و جزوی از آتش شویم که اگر کسی به ما دستی بزند، بسوزد یعنی تغییر کامل ماهیت بدهیم که این همان «فنا» است؛ «و آخر فنا». این توضیح را شیخ عطار به نحو زیبایی به نظم کشیده است.

با مطلع:

یک شبی پروانگان جمع آمدند در مضیفی طالب شمع آمدند  
که اگر بدان چشم‌زدی هم می‌شد پسندیده‌تر بود.  
۲- شرب عزلت ساختی از سر ببر آب هوس  
باغ وحدت یافتی از بن بکن بیخ هوا

در توضیح لغات و ترکیبات نوشته است: «از سر: از بیخ و بن» در حالی که «از سر بریدن» را باید توضیح بدهد که ایهام جالبی - آن گونه که هنر خاقانی است - در آن به کار رفته است. از سر بریدن: ۱- از سر خود بیرون کردن؛ ۲- از سرچشمه قطع کردن «شرب» را به «ضم» دانسته است، حال آن که در این جا با «کسر» صحیح است، یعنی، آبشخور، مشرب. (ر.ک. سجادی)، در المنجد فی‌الغّه هم آمده است: الشرب... الحظّ و النصیب من الما || مورد الما. در فرهنگ دروس هم به معنای آبشخور آمده است. معنای بیت را چنین نگاشته است: «وقتی آب گوارای گوشه‌نشینی را مهیا کردی، آب هوا و هوس را از بیخ قطع کن و زمانی که به وحدت رسیدی هواهای نفسانی را از ریشه قطع کن».

این معنی صحیح است ولی ناقص. معنا - با در نظر گرفتن هنر ایهام آن - چنین است: چون به آبشخور گوشه‌نشینی دست یافتی آب هوا و هوس را از سرچشمه بند یا هوا و هوس را از سر خود بیرون کن و چون به «باغ وحدت» وارد شدی درخت هوا و هوس را از ریشه بیرون بیاور.

□ طبع مشکل‌پسند من، دوستدار «شاعر دیرآشنا» خاقانی شروانی‌ست. با زیر و بم‌ها، پیچ خم‌ها، تعقیدات، تلمیحات و ایهام‌های حافظ‌گونه‌اش آشنایی داشتیم، من در یک کلام با خاقانی آشتی کرده‌ام. باید بگویم در این دوستی مجتهد شده‌ام، زیرا بسا شبان و روزانی جهد کردم و چه بی‌گاهان که در خانه‌اش کوفته‌ام و از خوابش رماندم.

با جناب استاد منصور ثروت هم دورادور آشنایی داشتیم، زیرا کتاب **فرهنگ کنایات** ایشان یکی از ابزارهای کار «پایان‌نامه»‌ی من بوده است. کتاب **گزیده‌ی قصاید خاقانی** ایشان، گزیده‌ی ده قصیده است.

گزینش آن‌ها خالی از اشکال است، ولی در شرح و معنی دو عیب دارند: یکی، نقص در توضیح یا عدم توضیحی که واجب می‌نماید، دیگر، معانی اشعاری که غلط یا نیمه‌غلط به نظر می‌رسند. اینک نقد سه قصیده‌ی نخستین این کتاب.

### قصیده ۱

«در توحید و موعظه و مدح حضرت خاتم‌الانبیاء، صلوات‌الله علیه»

۱- چیست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه‌وار

اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا

این بیت را این‌گونه معنی کرده است: «وظیفه عاشق چیزی نظیری سرنوشت پروانه است. پروانه اول به آتش نزدیک می‌شود، سپس می‌سوزد و در پایان فانی می‌گردد».

اولاً نسخه بدل «مج» صحیح است که «پروانه را» آورده است نه «پروانه‌وار»، زیرا این شکل معنای مناسبی ندارد. ثانیاً معنای صحیح این است: «عاشق از معشوق بهره‌ی نمی‌برد جز آن بهره‌ی که پروانه از آتش می‌برد...» هم‌چنین این بیت دارای نقص توضیح هم هست، زیرا کتاب‌های پیام نور آموزش از راه دور هستند. بنابراین باید کاملاً توضیح داده شوند آن توضیح کامل این است: «در عرفان حق سه مرحله دارد از دانی به اعلی؛ نخست علم‌الیقین، مانند این که با مشاهده دودی که از پشت کوهی بالا

۳- با قطار خوک در بیت‌المقدس پی منه

با سپاه پیل بر درگاه بیت‌الله میا  
ایشان تلمیح مصرع دوم را نوشته، ولی متوجه نبوده است که  
مصرع اولی هم حکایتی تاریخی دارد. قطار خوک را کنایه از  
هوای نفسانی دانسته که پی در پی می‌آیند و بس. آگاهی از  
این که خاقانی و نظامی پایه‌گذاران حقیقی و زمینه‌سازان راستین  
سبک هندی هستند، راهنمای خوبی است که آرایه «اسلوب معادله»  
در این بیت وجود دارد و به همین خاطر مصرع اول قطعاً تلمیح  
دارد. آن تلمیح این است: «چنان می‌نماید که این چشمزد به تازش  
تیتوس پور و سپازیان، امپراتور روم که به سال هفتاد میلادی به  
بیت‌المقدس در تاخت و آن را به تاراج برد و در آتش سوخت، باز  
می‌گردد. از آن پس یهودیان بر ویرانه‌های پرستشگاه، بر رنج‌ها و  
اندوهان خویش موبیندند، دیوار مویه که هنوز بر پای و بر جای است،  
یادگاری ست بازمانده از آن روزگاران. خاقانی چندین بار از این  
رخداد یادآور است:

تن چون رسد به خدمت و کی زبید از مسیح

کو خوک را به مسجد اقصی برافکنند<sup>۲</sup>

سر بنه کاین جا سری را صد سرآید در عوض

بلکه بر سر هر سری را صد کلاه آید عطا

در شرح این بیت یک اشتباه چاپی است؛ آن جا که می‌گوید:  
«سر نشانه‌ی ملیت است» به نظر می‌رسد که «منیت» صحیح باشد  
نه «ملیت». هم‌چنین در مصرع دوم ترکیب مهم و کلیدی «بر سر»  
را معنی نکرده است. معنای آن «علاوه بر آن» است. شعر را  
این‌گونه معنی فرموده است: «سر را در این جا فدا کن که در مقابل  
یک سر، صدها سر پاداش آید، حتا برای هر کدام از این سرها صدها  
تاج سلطنت نیز عطا می‌شود».

معنای حقیر این است: در این جا از سر خود بگذر (سر را فدا  
کن) زیرا در این جا در عوض هر سر، صد سر عطا خواهد شد، علاوه  
بر آن به هر یک از این سران تاج سلطنتی داده خواهد شد.

۵- اوست مختار خدا و چرخ و ارواح و حواس

زان گرفتند از وجودش منت بی‌منتها

این بیت را که در نعت حضرت رسول (ص) است، چنین معنی  
فرموده است: «پیامبر برگزیده خدا و گردون و ارواح و حواس است و  
تمام هستی وجود خویش را مدیون خلقت اوست». البته که جناب  
استاد منصور ثروت دچار سهو قلمی شده است و اگر دوباره نوشته‌ی  
خویش را بخوانند، متوجه این خطای اندک ولی مهم خواهند شد.  
معنای شعر به نظر ما این است:

او (پیامبر اکرم (ص) برگزیده‌ی خداوند است و چرخ گردون و  
ارواح موجودات و حواس آنان، وجود خویش را مدیون او هستند، زیرا  
به مصداق حدیث معروف «لولاک لما خلقت الافلاک» خداوند به  
برکت وجود حضرت محمد (ص) تمام هستی را جامه هستی  
پوشانده است.

آقای دکتر ثروت، پیامبر اکرم (ص) را برگزیده‌ی خدا، چرخ  
گردون، ارواح و حواس نوشته بودند، در حالی که پیامبر فقط  
برگزیده‌ی خداست و لاغیر.

چون مرا در نعت چون اوئی رود چندین سخن

از جهان بر چون منی تا کی رود چندین جفا

در شرح این بیت چنین نوشته‌اند: «... شاعر در این بیت پس  
از اظهار ناتوانی در نعت رسول‌الله (ص) گریز می‌زند به وصف حال  
شخصی و شکایت از آن».

بعد چنین معنی می‌کنند: «کسی مانند من، چه‌گونه در نعت  
شخصیتی مانند او سخن بگوید؟ منی که خود گرفتاری‌های فراوانی  
از جهان دارم».

معلوم است که شاعر خواسته است چنین بگوید: «چرا جهان در  
حق هم چون منی که این همه به نعت پیامبر اکرم (ص) می‌پردازم  
تا این اندازه ستم روا می‌دارد؟»

قطعاً شاعر نخواست است بگوید، گرفتاری‌های شخصی‌ام  
اجازه نمی‌دهند شعر خوب در مدح پیامبر (ص) بگویم. بلکه  
می‌خواهد بگوید به مصداق «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» مزد  
کار نیک من که مدح دائم رسول‌الله (ص) است نباید جفاکاری  
باشد، بلکه باید انعام و احسان باشد.

۷- خیلی خوب بود اگر ریشه «عراق» و «خراسان» را در بیت:

ای عراق الله چارک سخت مشعوفم به تو

وی خراسان عمرک الله سخت مشتاقم تو را

می‌نوشت: «... به گمان بسیار عراق نامی ایرانی ست و ریخت  
تازی شده‌ی اراک است، به معنی «سرزمینی ایر» که نام ایران نیز  
از آن برآمده است. در ایران پساوند «آن» است و در اراک پساوند  
«اک». جوالیقی نیز در کتاب خویش **المعرب** از گفته‌ی اصمعی  
عراق را تازی شده‌ی ایرانشهر دانسته است: «قال الاصمعی و کانت  
العراق تسمى ایران شهر، فعربتها العرب فقالوا العراق». آن‌چه که  
در شاهنامه الانان، الانان دژواران می‌بینیم همان «اران» است که  
باز ریختی دیگر از «ایران» است که اکنون جمهوری آذربایجان  
می‌باشد. عرب «اران» را مشدد کرده‌اند. خراسانی به معنی مشرق  
است (مشرق ایران) زیرا فخرالدین اسعد گرگانی می‌گوید:

زبان پهلوئی هر کس بدانند

خراسان آن بود کز آن خور آسد

آسد یعنی آید و البته خراسان قدیم بسی گسترده‌تر از خراسان  
فعلی بوده است.

۸- بوی راحت چون توان بود از مزاج این دیار

نوشدارو چون توان جست از دهان اژدها

در این بیت «بوی بردن» را این‌گونه معنی کرده است: امید و  
توقع داشتن.

حال آن که معنی بوبردن یعنی «فهمیدن اندک اطلاعاتی حاصل  
کردن، احساس کردن، استشمام کردن» هیچ یک از این معانی با  
آن‌چه که ایشان فرموده‌اند، موافق نیست. حتا خود ایشان در کتاب  
ارزشمند **فرهنگ کنایات** خود «بویافتن» را این‌گونه معنی  
کرده‌اند: «مجازاً اثری پیدا کردن از چیزی. نشانی از کسی یا چیزی  
یافتن (دهخدا)».

## قصیده ۲

### قصیده ترسائیه

۱- فلک کژ روتر است از خط ترسا

مرا دارد مسلسل راهب آسا

نوشته‌اند: «مسلسل: پیوسته» ولی در این جا مسلسل به معنای



«به زنجیر کشیده شده» است زیرا راهبان پاها یا دستان خود را به زنجیر می‌بندند. این مطلب بنده را خود در معنای بیت آورده است. مطلبی را که از **غیث‌الغاث** آورده‌اند با آن چه که در تلویزیون به چشم خود می‌بینیم، منطبق نمی‌یابیم: «بعضی نوشته‌اند که راهبان اکثر در کمر یا در دست زنجیری دارند».

ما عرض می‌کنیم که راهبان یا پاهای خود را به زنجیر می‌بندند یا دستان خود را و زنجیری در دست ندارند.

۲- شده است از آه دریا جوشش من  
 تیمم گاه عیسی قعر دریا  
 هم جناب استاد منصور ثروت و هم استاد دکتر میرجلال‌الدین کزازی در شرح این بیت لازم بود این بیت فردوسی را به عنوان پیش‌نیاز به یاد می‌آوردند:

ز سم ستوران در آن پهن‌دشت

زمین گشت شش آسمان گشت هشت

زمین هفت طبقه دارد و آسمان هم هفت طبقه. فردوسی می‌فرماید از سم ستوران یک طبقه از زمین به‌عنوان گرد و غبار به آسمان رفت. بنابراین یک طبقه از زمین کم شد و شش طبقه گشت، از آن طرف هم یک طبقه، کنده شده از زمین به آسمان چسبید و آسمان هشت طبقه‌یی شد.

این را نیز می‌دانیم که حضرت عیسی (ع) در آسمان چهارم یعنی در فلک آفتاب است. آن‌گونه که استاد کزازی اشاره فرموده‌اند، آن‌جا آبی وجود ندارد و حضرت عیسی (ع) به تیمم خوگر شده‌اند.

به نظر بنده خاقانی در این بیت می‌گوید: آه آتشین من دریا را جوشانده و بخار کرده و به آسمان برده است و آسمان (آسمان چهارم) که تیمم‌گاه عیسی (ع) است، دریا شده است. یعنی دریای زمین تشریف برده است بالا و آن‌جا دریایی بی‌سابقه به‌وجود آورده است. اکنون خود عیسی (ع) طبق معمول که می‌خواهد تیمم کند، می‌بیند آن‌جایی که هر روز تیمم می‌کرده تهِ دریا شده است.

دکتر ثروت این بیت را این‌گونه معنی کرده‌اند: «بس که من آه تفته و داغ کشیده‌ام، از گرمای آن تمام آب دریاها خشک شده است و در نتیجه قعر دریای خشک شده، محل تیمم عیسی (ع) قرار گرفته است. بیت دارای «غلو» است. در ضمن دکتر ثروت نمی‌گوید حضرت عیسی (ع) که در آسمان چهارم آبی مفت و مجانی به‌دست آورده است چه لزومی دارد که از آن آب پاک وضو بگیرد و به زمین هبوط کند و تیمم نماید در حالی که گفته‌اند: تا آب حاضر است تیمم باطل است.

۳- بر آرم زین دل چون خان زنبور

چو زنبوران خون‌آلوده غوغا

در توضیح چنین آورده است: «فریاد و غوغای خود را نیز به زنبوران خون‌آلوده تشبیه کرده است که زنبورهای متخاصم یک‌دیگر را خون‌آلوده می‌کنند». و بیت را چنین معنی کرده است: «از این دل شبیه به لانه زنبور خود فریادی هم‌چون داد و فریاد زنبوران با یکدیگر ستیزنده برمی‌آورم».

سوال ما در این‌جاست که کج‌ادیده شده که زنبوران متخاصم یک‌دیگر را خونین کنند (آن هم خون سرخ) تا چنین وجه‌شبهی موردپسند ساخته شود؟ آیا زنبوران خون‌سرخ دارند؟ من که در

بچگی با زنبوران در خصوص دائم بوده‌ام، هیچ‌گاه یک قطره خون (آن هم خون سرخ) از مقتولین خویش ندیده‌ام.

حرف حساب ما این است که «زنبور خون‌آلود» نوعی زنبور درشت‌اندام سرخ‌رنگ است که بدان «زنبور درشت»، «زنبور گاوی»، «زنبور سرخ» و سرانجام در لُری «زنبور شیر» گفته می‌شود. این زنبور سرخ‌رنگ درشت‌اندام خیلی هم پُر سر و صداست و گزنده.

سعدی با اشاره به چنین زنبوری گفته است: زنبور درشت بی‌مروت را گوی / باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزین (گلستان).

### قصیده ۳

#### قصیده حرز الحجاز

۱- صبح دندان چو مطراً کند از سوخته عود

عودی خاک ز دندانش مطراً ببینند

این‌طوری معنی کرده‌اند: «وقتی صبح، با این عود سوخته (سوختن شب و محو آن) دندانش را تمیز و سفید می‌کند و روشن و نورانی می‌شود، خاک تیره و سیاه شب هم، از سفیدی تر و تازه می‌شود. در قدیم ظاهراً دندان را با عود سوخته می‌شسته‌اند».

عرض ما این است که «خاک تیره و سیاه شب» از سفیدی تر و تازه نمی‌شود، زیرا با سیاهی آن دندان صبح را شسته‌اند و تازه چرکین هم شده است. بلکه خود زمین را می‌گوید تر و تازه شده است. این را هر صبح می‌توان دید و درک کرد، مشروط بر آن‌که از قبل از طلوع فجر آدم بیدار باشد. از طرفی خود بر «عودی خاک» تصریح کرده است. اما این که مرقوم فرموده‌اند «در قدیم ظاهراً دندان را با عود سوخته می‌شسته‌اند» عرض می‌کنیم که در قدیم با هر چوب غیررسمی سوخته (چه زغالش چه خاکسترش) دندان‌ها را می‌شستند. این رسم هنوز در میان سالخورده‌گان و بسیاری از عشایر و روستائینان کهگیلویه و بویراحمد رواج دارد. بنده خود بارها آزموده‌ام، بسیار نیکوست.

۲- محرمان چون ردی صبح درآرند به کنف

کعبه را سبز لباسی فلک‌آسا ببینند

این بیت را این‌گونه معنی کرده‌اند، بدون این‌که بنویسند چه رابطه‌یی بین کعبه و فلک وجود دارد: «احرام بدان چون جامه‌ی سپید احرام را بر دوش می‌افکنند، کعبه در نظران سبزپوش جلوه می‌کند».

توضیح ما این است، لباس کعبه پیوسته مثل اکنون سیاه نبوده است. کعبه مدتی ردای سفید داشت، در زمان خاقانی که ایرانیان تولیت کعبه را بر عهده داشتند، لباسش سبز بوده است. با این توضیح رابطه‌ی فلک سبز با کعبه معلوم می‌شود. بنابراین، معنی صحیح شعر چنین است، حاجیان چون جامه‌ی سپید احرام را بر دوش می‌افکنند، کعبه را مانند فلک سبزپوش می‌بینند.

۳- نیک لرزانند از مودن تسبیح فلک

اخترانی که چو تسبیح مجزاً ببینند

شعر را این‌گونه معنی کرده‌اند: «از بانگ مودن فرشتگان تسبیح‌گوی آسمانی (تسبیح فلک) ستارگان بر خود می‌لرزند و چون دانه‌های از هم پاشیده‌ی رشته‌ی تسبیح می‌شوند».

- ۳- کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- ۴- منصور، دکتر ثروت، گزیده‌ی قصاید خاقانی، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ دوم، بهمن ۱۳۸۲.
- ۵- فرهنگ کنایات، تهران، انتشارات سخن، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- ۶- معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱.
- ۷- جرّ، دکتر خلیل، فرهنگ لاروس عربی - فارسی، ترجمه‌ی سید حمید طبیبیان، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۸- معلوف، لوئیس، المنجد فی اللغة، تهران، الناشر البرتو و الپیراسته، طبع الخامس، خریف ۱۳۷۶ ه.ش.
- ۹- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر (مقامات الطیور) به تصحیح دکتر سیدصادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۰.
- ۱۰- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۱- سعدی، شرف‌الدین مصلح بن عبدالله، گلستان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علی‌شاه، چاپ هشتم، ۱۳۷۲.
- ۱۲- شرف‌الدین رامپوری، غیاث‌الدین محمد، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

ایشان اصلاً بیان نفرموده‌اند که این اذان گوی فلک کیست که ستارگان با شنیدن اذان وی از هم می‌پاشند و چرا از هم می‌پاشند در حالی که اذان همه را برای اقامه‌ی نماز به دور هم جمع می‌کند، به سراغ غیث‌اللغات می‌رویم: «مؤذن تسبیح، امام تسبیح و مؤذن تسبیح فلک عبارت است از آفتاب» این مطلب را ذیل «مؤذن تسبیح» آورده‌اند. جناب استاد کزازی متوجه این مؤذن شده‌اند که کیست. بنابراین به مصداق «اذا طلعت الشمس انکدرت النجوم» با آمدن خورشید ستارگان چون تسبیح رشته بریده از هم می‌پاشند. این بود کلید حلّ معما.

۴- ز آبنوس شب و روز آمد بر رقع‌ی دهر

دو سپه کالت شطرنجی سودا بینند  
در توضیحات این بیت با استفاده از فرهنگ معین آبنوس را چوبی سیاه دانسته و آورده است: «آبنوس شب: اضافه‌ی تشبیه‌ی» در حالی که تا این جا دو اشتباه شده است. اولاً آبنوس دو رنگ است یعنی پیسه است، سیاه و سفید. خاقانی هم پیوسته به دو رنگی آبنوس اشاره کرده و از آن مضمون‌ها ساخته است:

از رخ و زلف تو رست در دل من آبنوس

و زلب و چشم تو گشت دیده‌ی من آبدان

روی و موی شاهدان چون آبنوس

روز و شب در یک مکان آمیخته

ثانیاً، «آبنوس شب و روز» صحیح است نه «آبنوس شب».

بعد نوشته‌اند: شطرنجی سودا: «هوس‌ها و تصورات شطرنج‌باز که هر دم برای بردن نقشه‌های تازه‌ی می‌کشد». این هم درست نیست. یعنی ترکیب اضافی مقلوب نیست، بلکه اضافه‌ی تشبیه‌ی است؛ یعنی، سودا به یک شطرنج‌باز تشبیه شده است.

و اندر آخر شعر را این‌گونه طولانی و کم‌رسا معنی کرده‌اند: «گویی از سیاهی و سپیدی شب و روز، صفحه‌ی شطرنجی پهن شده است و مانند دو سپاه آلات و نقشه‌های بازیگران شطرنج را در خیالات خود رسم می‌کنند، یعنی روزگار برای انسان مهره‌های شطرنج را چیده است».

و حال آن‌که معنی این است: «سودا شطرنج‌بازی ست که سپاهیان سپید و سیاه مهره‌ها را بر سطح روزگار چیده است و با آن‌ها با آدمیان به بازی می‌پردازد».<sup>۴</sup>

#### پی‌نوشت‌ها

- ۱- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، (مقامات طیور) به تصحیح سیدصادق گوهرین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۰، ص ۳ - ۲۲۲.
- ۲- کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸، چاپ اول، ص ۳.
- ۳- کزازی، همان‌جا، ص ۴.
- ۴- کزازی، همان‌جا، ص ۲۴۲.

#### منابع

- ۱- سجادی، دکتر ضیاء‌الدین، دیوان خاقانی شروانی، تهران، انتشارات زوار، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
- ۲- گزیده‌ی اشعار خاقانی شروانی، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری موسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

### بانوی شعر ایران، سیمین بهبانی

درگذشت خواهر ارجمندتان خانم ترانه خلعتبری (سهراب) را به شما و خاندان‌های خلعتبری، سهراب، ارغون، خلیلی و جمیع بازماندگان محترم تسلیت می‌گوییم.

شورای شعر ماهنامه‌ی حافظ

### حافظ و دیگر انتشارات دایرةالمعارف

#### ایران شناسی را از مراکز زیر بخواهید:

- ۱- انتشارات دایرةالمعارف ایران شناسی: تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - شماره‌ی ۲ - طبقه‌ی سوم
- ۲- انتشارات مولی (کتابفروشی): خیابان انقلاب - بین وصال و چهارراه فلسطین
- ۳- کتابفروشی توس: خیابان انقلاب - اول ابوریحان
- ۴- کتابفروشی طهوری: خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه
- ۵- کتابفروشی خوارزمی: خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه
- ۶- کتابفروشی بیگوند: خیابان انقلاب - تقاطع وصال
- ۷- کتابفروشی شیوا: خیابان انقلاب - اول خیابان فخر رازی
- ۸- کتابفروشی پکا: خیابان فلسطین - نبش کوچه‌ی نابی
- ۹- انتشارات بعثت: خیابان انقلاب - بعد از چهارراه فلسطین  
پلاک ۱۲۲۲
- ۱۰- نشر ثالث: بلوار کریم‌خان زند
- ۱۱- اسرار دانش: خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین
- ۱۲- دهکده‌های فعال روزنامه‌فروشی سراسر کشور